

پل های دوستی

بازی گران :

کی می

نازگل

سارا

روباه

شیر

گوزن

الاغ

کلاغ

سگ

((محیط جنگلی را نشان می دهد که پر از آشغال و نخاله است و در قسمتی آتش نمی مه روشنی نیز وجود دارد که نازگل و دوستش سارا در حال جمع کردن آشغال های هستند که در سطح جنگل ریخته شده یا می توان این کار را از زیر پای تماشاگران شروع کرد هر دو با شعر وارد می شوند))

سلام سلام بچه ها **گل های شاد و خندون **یه قصه ی واقعی ** می خوام بگیم براتون ** قصه زی بای ما

حفظ محیط زیسته ** نمره هرکی گوش کرد ** صد آفرین و بیسته ** مواظبت کنی م از **جنگل و کوه و دریا ** هوای صاف و زی با ** پرنده ها و گله ها ** مواظبت کنی م از **جنگل و کوه و دریا ** هوای صاف و زی با ** پرنده ها و گله ها

سارا : ای وای چقد خسته شدی م نه

نازگل : آره سبد من پر شده دی گه جا نداره

سارا : آخه کیه که این همه آشغال می ری زه توی جنگل آخه حی ف این گل های خوش کل نی س حی ف این بوته ها و درخت های نازنین نی س

نازگل : آره چه آدم هلی گیر می اد ، ببین چقد آشغال ریختن توی جنگل می گم تو کی می ا رو ندیدی ؟

سارا : نه همین الان اینجا بود

نازگل : اون خیلی بازی گوشه خدا می دونه الان داره چی کار می کنه الانه که توی جنگل گم بشه من برم ببینم کجایه

((نازگل بیرون رفته و سارا دوباره سراغ جمع کردن آشغال ها می رود که کی می ا وارد می شود و یواشکی چیزی روی درختا می نویسد که سارا با دنبال کردن نوشته های او به او می رسد))

سارا : سلام کی می ا خان داشتی چی کار می کردی ؟

کی می ا : ک کی من هی چی چطور مگه ???

سارا : ببینم چی پشتت قایم کردی ها ???

کی می ا : (کی می آن وسیله را قایم می کند ولی در آخر سارا متوجه او می شود) گفتم که هی چی

سارا : پس بگو کی این بلاها رو سر این درختای بی چاره آورده

کی می ا : اصلن آره کار من بوده حالا می خوای چی کار کنی

سارا : آخه این درختا چه گناهی کردن که تو داری زخمی شون می کنی خوبه
یکی بیاد خودتم ای نجوری اذیت کنه
(گی می ا بی توجه به حرف های سارا به کار خود ادامه می دهد سارا عصبانی
می شود و از صحنه خارج می شود نازگل وارد صحنه می شود))
نازگل : اه تو ای نجلی پس سارا کو؟ هان

کی می ا : نمی دونم
نازگل : حتما رفته آشغالای اون طرف جنگل رو جمع کنه بی اکی می ا ماهم باید
برگردیم پیش خانم معلم
کی می ا : چرا ای نقد عجله می کنی ببین اونجا رو چه گلهای قشنگی داره بی ا
بریم اونجا یه دوری توی جنگل بزنیم حالا خیلی وقت داریم
نازگل : اما خانم معلم گفته که زیاد دور نشیم جنگل خیلی خطرناکه
کی می ا : اه تو چقد ترسوی می ریم زودم برمی گردی
نازگل : (کم می فکر می کند) ها باشه اما زود برمی گردیم ها
کی می ا : باشه بابا توام بی ا بریم
(گوشه ای از جنگل سرسبز را نشان می دهد که کی می ا و نازگل وارد صحنه می
شوند))

کی می ا : وای عجب جنگل با صفایی ، چه گلهای رنگا وارنگی
نازگل : آره . اینجا چقد بزرگه هر جا که نگاه می کنی درخت و بوته می بینی
کیمیا : چه گل های قشنگی ان نه بی ا نگاه کن بی ا
نازگل : آره آدم کیف میکنه از این هوا ، بوی سبزه های تازه ، بوی ریحون و
شبدر ، به به ، به به

((نازگل شعر می خواند)) عجب عجب هواییچه جای با صفاییخدا اون
رو جون دادهبه ماها نشون داده....باید ببریم لذت....نباید کنیم اذیت
....درختها رو ناز کنیمتو جنگل آواز کنیم.... با هم بیایم ما اینجا....تا شاد بشه
دل ماجنگل چه بویی دارهچه رنگ و رویی دارهعجب صفایی داره
....حال و هوایی دارهچقدره سر سبزه دارهچشمه های ناز دارهگلهاي
دم باز دارهبلوط و سرو و گردودرختای کاج دارهبیدهای مجنون داره
....شیر داره و ببر دارهپلنگ داره.... خرس دارهگرگ و شغال و لاک پشت
....روباه پیرو گوژ پشتجنگل چه بویی دارهچه رنگ و رویی داره
....عجب صفایی دارهحال و هوایی داره

کی می ا : به به آدم کیف میکنه از این جنگل ، بیا ، بیا یه کم با هم بازی کنیم
نازگل : ولی خانم معلم گفت زیاد دور نشین
کی می ا : ((محو در تماشای جنگل است)) به به عجب هوای لطیفی چه رنگ و
بویی داره ، اینجا خیلی با صفا
نازگل : آره خیلی قشنگه حالا دیگه بیا ببریم ، بیا برگردیم
کی می ا : چي میگی تو ؟ از این هوا لذت ببر ((صدای غرش شیری به گوش می
رسد))

نازگل : بیا برگردیم پیش بچه ها. من کم دارم می ترسم احساس خطر می
کنم

بازی‌گوشی کردی م و تو جنگل گم شدی م ببی‌نم تو که ای نقد دمت قشنگه
 می‌شه به ما کم‌ک کنی راهمون رو پی‌دا کنی م ???
 کی‌می‌ا : آره خواهش می‌کنم به ما کم‌ک کن
 روباه : تویی‌کی حرف نزن ، ببی‌نم جوجه تی‌غی گذاشتی رو سرت
 کی‌می‌ا : کی منو می‌گی نه این مدل موهه قشنگه نه اگه مارو ببری بی‌رون
 خودم واست موهاتو ای‌نجوری می‌کنم
 روباه : آخه ای‌نم شد مدل مو ، اه نه بابا می‌خوای یه تاک‌سی دربست بگیری م
 براتون که راحت برین خونتون هالا
 نازگل : اه مگه تو جنگلم تاک‌سی هس
 روباه : بله ک‌جاشو دی‌دی تازه خط واحد م داره
 کی‌می‌ا : نه ممنون ما پی‌اده بری م راحت تری م فقط تو بگو از کدوم طرف بای‌د
 بری م ???
 روباه : ببی‌نم کسی دی‌گه با شما نی‌س ها
 نازگل : نه فقط منو داداشم هسی م که تویی جنگل گم شدی م (گریه)
 روباه : اه اه تو که آبغوره گرفتی جان مادرت گریه نکن دی‌گه سرم رفت ،
 بزای کم فکر کنم ...
 (روباه به گوشه ای رفته و فکر می‌کند که ناگهان فکر بدی به ذهنش
 می‌خورد)
 روباه : ببی‌نم گفتی‌ن راه درست و می‌خوای‌ن دی‌گه
 کی‌می‌ا و نازگل : آره
 روباه : اه از جلی‌کی که شما بچه های خوبی هستی‌ن و همش آبغوره می‌گیری‌ن
 باشه بهتون می‌گم اما یه شرطی داره ؟
 نازگل : چه شرطی
 روباه : ببی‌نی‌ن من دی‌روز تا حالا هی‌چی نخوردم شما هم معلومه که تویی
 کوله پشتی‌تون یه چی‌زلی واسه خوردن داری‌ن بدی‌ن به من تا نقشه راه و
 بهتون نشون بدم
 ((نازگل کی‌می‌ا را به گوشه ای برده تا مشورت کنند))
 نازگل : کی‌می‌ا من از خانم معلم شنیدم می‌گن روباه حی‌وون م‌کاری‌ه همش
 هم دنبال غذا می‌گرده از کجا بدونی م داره به راس می‌گه
 کی‌می‌ا : آره ولی ما هم چیز زیادی واسه خوردن نداریم که ... بهتره کوله
 پشتی رو بهش بدی م تا اون بخواد بازش ما دور می‌شیم
 نازگل : آره فکر خوبی‌ه زود باش
 کی‌می‌ا : باشه ما قبول می‌کنیم اما از کجا بدونی م تو راه درست رو به ما
 نشون می‌دی
 روباه : اه خعهعلی هم دلتون بخواد به من می‌گن جی‌پی‌ی روباه اگه نمی‌خوای‌ن
 بزاری‌ن منم برم به کارام برسم ، شما اصلا کاسب نی‌ستی‌ن ما که رفتی م
 بدرود
 نازگل : اه حالا چرا عصبانی می‌شی باشه ما قبول می‌کنیم حالا راه رو نشون
 بده تا چی‌زی که می‌خوای بهت بدی م .

روباه : هه هه هه زرنگی من خودم کنجشریک و رنگ هیکنم جای بوفالو
میدم به مردم شماها میخواین سر من کلاه بزارین اول شما بدین
کی میا : اه باشه اصلا با هم میدی م خوبه
روباه : باشه بی

((هرسه به صورت اسلوموشن گروگان گیری به هم میرسن))
نازگل : اه بزا ببی نم آره خودشه ممنون آقا روباهه ما بری م که به شب نخوری م
روباه : هه هه هه باشه بری ن بری ن
کی میا : ما رفتی م خدا حافظ روز بخیر

روباه (کم می نگاه هی کند ببی ند دور شده اندی انه وقتی مطمئن می شود) هه
هه هه شب و روزتون بخیر ، من خودم تا حالا نتونسم حتی یه بار بیرون از
جنگل رو ببی نم بعد بیام به شما راه نشون بدم خخخخخ(صداس شکم او
می آید) ای وای بزا ببی نم این تو چی ا هس گیف را زیر رو هی کند که
نهای تایه تنی که کی ک پیدا هی کند) اه اه ای بچه های بدجنس کلک زدین به
من آخه این کجای دلمو می گیری فقط دستم بهتون نره حالا سر من کلاه
می زارین

(روباه عصبانی است که در همین حین الاغ وارد صحنه می شود)
الاغ : (خسته) هه هه هه بازکی کلاه گذاشته سرت آخه به تو هم می گن روباه
عرعرعر(خنده)

روباه : هه هه هه فضول و بردن زیر زمین پله نداشت خرد زمین
الاغ : (درحالی که آرام آرام از صحنه بیرون می رود می گوید) چند بار گفتم
بی اور دست خودم بار کشی کن سرمای ه از من حمالی ش از تو نیومدی
گفتی کار من باکلاسه (از صحنه خارج می شود)

روباه : برو بابا الاغ نادون
(الاغ وارد صحنه شده و با عصبانیت می گوید) چیزی گفتی
روباه : نه با شما نبودم درختارو عرض کردم
(الاغ از صحنه خارج می شود)

روباه : ای آدمای بدجنس به من کلک می زنین به حسابتون می رسم حالا از
کدوم طرف رفتن یه نقشه کشی دم خودمم نمی دونم چجوری بود ها ها (به
دنبال آنها می رود)

((صحنه عوض شده صدای غرشی به گوش میرسد و شیری پشمالو وارد صحنه
میشود))

شیر: ((نعره زنان)) من شیرم قویم، سلطان جنگلم از همه سرم، همه حیوانات
جنگل از من می ترسن و حساب میبرن اینجا کسی بدون اجازه من حتی نمی
تونه آب بخوره، پرنده ها، درنده ها، هر کس به خودش اجازه بده و برای من
شاخ و شونه بکشه شاخش رو میشکنم و شونه هاش رو به زمین می مالم. اما
کسی جرات این کار رو نداره هیچ کس نمیتونه وارد حریم من بشه تمام این
جنگل خونه منه هر کجا بخوام میرم و هر کاری بخوام میکنم، بلند میشم،
میشینم، میخورم، میپاشم، میخوابم، من عاشق خوابم بیشتر روز رو می خوابم
به به خواب چقدر خوبه حالا دیگه وقت خوابه، وقت رفتن تو رختخواب، باید

بدبخت بی چاره می داد خیر سرم روباهم

شیر: منم برم یه چرت بزنم

((صحنه عوض می شود قسمتی از جنگل را نشان می دهد که کی می ا و نازگل

در حالی که نگاه به دور اطراف می کنند وارد می شوند))

نازگل: ای وای اینجا که همون جای قبلیه حالا چی کار کنی الان شب

می شه همش داری دور خودمون تاب می خوری

کی می ا: آره انگار گیر افتادی وای چه گلای قشنگی چه بوی خوبی می دن

لیکی از آنها را می کند)

نازگل: اه داری چی کار می کنی گل کردن کار درستی نیست، ما نباید این کار رو

بکنیم

کی می ا: اینجا که کسی نیست، اصلا من می خوام بکنم، کاری به تو ندارم

کی می ا: ااا نکن این کار رو خوب نیست، درست نیست

نازگل: برو اونطرف ببینم، برو اونور، تو نکن من میکنم، میخوام برا خودم

یادگاری ببرم

کی می ا: اما آخه ((کی می ا شروع به کندن گلها میکند و به چیزی مثل گل

برخورد می کند، به سراغ آن می رود ولی دم شیر است))

شیر: وای دمم، آخ دمم، کی بود؟ چي بود؟ وای، آخ آخ شما کی هستی د

؟ تو کی هستی؟

((کی می ا که اول متوجه شیر نمی شود، اما بدون ترس جواب می دهد))

کی می ا: من، من، کی می ا، کی می ا

شیر: چي؟؟؟ تو چي گفتي؟

کی می ا: من کی می ا، کی می ا ااا

شیر: ((با فریاد)) چی کی می خواد بی اد پس من چیم اینجا؟؟ اصلا وایسا

ببینم شما وروجکها تو جنگل من چیکار میکنید؟

کی می ا: ((که حیبت شیر را می بیند، به خود می آید و میترسد)) وایای

راست راستی شیر، یه شیر راستکی

نازگل: وایای اون یه شیر واقعیه، بیا از اینجا فرار کنیم، بیا کی می ا، بیا

شیر: ((با خنده)) کجا برید؟ من تازه شما رو گیر آوردم، حالا حالا با شما کار دارم،

چطور جرات کردید به دم من دست بزنید؟ ها؟ الان پوستتون رو میکنم و یه

لقمه خامتون میکنم

کی می ا: ((با ترس)) ما فکر کردیم گله، فقط میخواستیم چند تا گل بکنیم،

همین

شیر: چي؟ میخواستید چیکار کنید؟ از گلهای جنگل من بکنید، الان پوستتون

رو غلفتی میکنم

نازگل: ای آقا شیر، شیر بزرگه، ما قصد بدی نداشتیم، بزار ماها بریم، قول

میدیم دیگه این اطراف پیدامون نشه، قول قول

شیر: کجا برید؟ کجا برید؟ من تازه شما ها رو گیر آوردم ((میخندد)) (صدای

شکم او می آید شیر بازی با صدا دارد و در حال دلپیچه است)

کی می ا: ((آهسته)) نازگل خانم، نازگل، بیا یواش فرار کنیم حالا که حواسش

نیست ، بیا بریم
((بچه ها میخواهند پا به فرار بگذارند که شیر نازگل را بگیرد، و با طنابی که در جیب دارد او را میبندد و میفرارد))

شیر: ها اون یکی کجا رفت
نازگل: اه کی میای ... ای آقا شیر من که کاری نکردم ، کی میای داداشم حواسش نبود دست به دم شما زد ، باور کنین فکر نمیکرد دم شما باشه ، چقدرم دمتون قشنگه ، ما رو به بزرگی خودتون ببخشید ، بذارید برم بچه ها منتظرن
روباه: اه سلام سلطانم

شیر: ها سلام و درد سلام و تا حالا کدوم گوری بودی
روباه: اه قربان چرا عصبانی می شری خو من رفته بودم دنبال اون دو تا وروجک دیگه ، طبق آخرین اخباری که گرفتم قربان گفتن که از جنگل خارج شدن ی عنی رفتن خارج از جنگل هه هه و متاسفانه (میخواهد ادامه دهد که کی میای را میبینی که دست و پایش بسته و شیر با عصبانیت به او نگاه می کند) اه اه ی عنی مثل این که بعدش دور زدن برگشتن تو جنگل که گم بشن دوباره هه هه

شیر: که برگشتن تو جنگل که دوباره گم بشن آره هه
روباه: اه بله بله سلطانم (رو به کی میای) آخه تو چرا جناب شیری و مسخره می کنی ها اول از جنگل میری بیرون بعد دوباره برمی گردی ...
شیر: (می غرد) ای حقه باز خر خودتی بعدا به حساب تو می رسم
شیر: ببینی تو گفتی بچه ها ؟ کدوم بچه ها؟ ... ببینم اصلا شماها تو جنگل من چه کار می کنین ؟ برای چی اومده بودین اینجا ؟ مگه نمی دونین من سلطان جنگلم و کسی حق نداره بدون اجازه من پاشو تو جنگل بذاره هان ؟
روباه: آره راس می گه واس چی اومدین اینجا
نازگل: چرا چرا ... میدونم آقا شیر .. ولی ما برای گردش اومده بودیم نه برای

.....
شیر: گردش ؟ اونم تو جنگل من ؟ به چه جراتی ببینی تنها اومدین ؟
نازگل: من که گفتم تنها نیستیم ، با بچه های مدرسه اومدیم برای جمع کردن آشغال های جنگل ، من رو آزاد کن برم پیش برادرم آفرین آقا شیر مهربون

شیر: بچه گول میزنی ها ؟ بیخودی زبون نریز
روباه: راس می گه فک کردی جناب شیری خره (شیری عصبانی می شود) اه ی عنی بچس قربان بزاریه لقمش کنم
نازگل: اصلا اشتباه کردی م آقا شیر دیگه گل نمی کنی م ، ببخش دیگه درختها رو زخم نمی کنی م خوبه

شیر: اشتباه کردی که غلط کردی ، کاری میکنم که دیگه از این غلطها نکنی
نازگل: ((با ترس)) حالا میخوای چه کار کنی آقا شیر ها ؟
شیر: خیلی دوست داری بدونی ؟

نازگل: خب آره
شیر: باشه بهت میگم ، ببینم تو که میدونی من صاحب این جنگلم ؟
نازگل: خب آره

شیر: می دونی که برای اومدن به اینجا باید از من اجازه بگیرین؟
 نازگل: خب.. آره
 شیر: خوبه خیلی خوبه، میدونی هر کس بدون اجازه من بیاد اینجا سزاش
 چیه؟
 نازگل: نه چی
 شیر: خب ای نم میدونی که من... که من خیلی گرسنمه؟ ها ها ها..
 نازگل: اتفاقاً من هم خیلی گرسنمه
 شیر: جدی، اشکال نداره مهم نیست اصلاً خودتو ناراحت نکن چون زیاده
 نمیزارم اذیت بشی شب خودم یه لقمه چیت می‌کنم حالا پاشو و راه
 بی‌وفت
 ((صحنه عوض می‌شود درحالی که صحنه فلش می‌خورد و صحنه خواب
 دیدن کی می‌آید را نشان می‌دهد که درختها و گلها زنده شده و می‌خواهند به او
 صدمه بزنند))
 کی می‌آید: «درحالی که می‌ترسد» اه ش ش ش شمااااا
 درخت: چی فک کردی فک می‌کنی خودت فقط زنده ای و زندگی می‌کنی
 حالا رو من یادگاری می‌نویسی
 کی می‌آید: مگه درختا و گلها هم می‌تونن راه بدن
 گل: آره فک کردی خودت فقط نفس می‌کشی بزخم لهت کنم هاااا هاااا
 کی می‌آید: برین عقب نی‌ای جلو اشتباه کردم ببخشدی دیگه این کارو نمی
 کنم برین خواهش می‌کنم
 کی می‌آید: ((درحالی که شدت از حضور آنها می‌ترسد گریه می‌کند که صحنه
 روشن شده و قسمتی از جنگل را نشان می‌دهد که دو خانه در کنار صحنه قرار
 دارند کی می‌آید را نشان می‌دهد که گوشه ای نشسته و در حالی که ترسیده
 است گریه می‌کند))
 کی می‌آید: (گریه) آهای کمک کسی اینجا نیست آهای (گریه)
 ((در همین حین به ترتیب ب سگ، گوزن و الاغ که با شعر وارد می‌شود که
 سگ متوجه صدای نازگل را می‌شود و سراغ او می‌رود))
 سگ: ها این صدای کیه داره گریه می‌کنه
 کی می‌آید: (کی می‌آید صدای سگ را که شنیده کمی می‌ترسد) س س سلام
 سگ: (خرناسه می‌کشد) ها آدمی زاد اینجا چی کار می‌کنی چرا اومدی اینجا ها
 پس بگو کی اون درختای بی‌چاره رو خط خطی کرده بود آره من خودم با
 همین چشمای خودم دیدم که داشتی اون درختای بی‌چاره رو زخمی می
 کردی ببینی خوبه منم تو رو خط خطی کنم هاااا
 کی می‌آید: کی من ن نه کار من نبوده من اوووومده بودم تا
 سگ: ها اومده بودی برا چی زود بگو اومدی برا جاسوسی هاااااااا
 گوزن: اه اه آقا سگه داری چی کار می‌کنی
 سگ: بی‌آبیا که فهمیدی کی اون درختا و گلای زبون بسته رو زخمی کرده
 (خرناسه)
 گوزن: آخه از کجا می‌دونی که کار این بوده وای سا، ببینی تو اینجا

چی کار هی کنی چرا داشتی گریه هی کردی
کی میا: راستش با بچه های مدرسمون همین طور خانم معلم ، اومده بودی م
اردو که من و خواهرم نازگل توی جنگل گم شدیم ، بعدشم گیر اون روباه و
شیر افتادیم (گریه)

الاغ : ای وای سرم داره می ترکه آخه این کیه داره زار زار گریه هی کنه بابا
ن کنی کم فرهنگ جنگل نشینی داشته باشی ن
گوزن : ببی نم آقا سگه راست می گه که تو توی جنگل آشغال می ریختی و
درختا رو زخمی هی کردی ؟
کی میا : (او که از کار خود پشیمان شده است با حرکت سر اشاره هی کند)
آره !!!

سگ : بی ایدی گفتم ... وای سا چی شنی دم گفتی بچه ها زود باشی ن بای د
زود دست به کار بشی م همه ی اونا رو از جنگل بندازی م بیرون تا نابودش
ن کردن

گوزن : اه آقا سگه چرا ای نقد عجول شدی یه لحظه وای سا ، آخه تو چرا این
کارو با درختا و سبزه ها می کنی مگه نمی دونی اونا هم مثل خودت زندگی
هی کنن خوبه کی بی اد مثل گل که ای نقد قشنگه و خوشبوه پابداره روتو لهت
کنه ؟؟؟

کی میا : نه
سگ : خوبه مثل یادگاری نوشتن روی درخت روی بدن خودتم یادگاری
بنویسن
کی میا : نه

الاغ : خوبه کی بی اد وسط خونتون و هی چی پس و پفگ و لواشک که
وقتی من می خورم دل درد می گیری م و یه هفته می رم تو توی له ستان بستری
می شم بخوره و پوستشو بریزه تو خونتون (می خورد و می ری زد)
(همه حیوانات که الاغ را می بینند که داره حله حوله می خوره به او نگاه
هی کنند و سر او داد می زنند)
همه : اه ه ه ه آقا الاغه بده

((حیوانات شعر طبیعت را می خوانند))
کی میا : نه نه نه اصلن من پشیمونم ولی ولی قول می دم قول می دم که
دی گه این کار رو ن کنم دی گه آشغال نریزم ، گلها رو ن کنم ، رو درختها
یادگاری ننویسم

گوزن : ببی نم یعی قول می دی که دی گه این کارا رو ن کنی
کی میا : آره قول می دم قول قول
الاغ : آخی نگاه کنی ن چقد مظلوم نگاه هی کنه گناه داره آخی ی ی ی ی
گوزن : باشه حال دی گه گریه ن کن ما بهت کمک هی کنی م
کی میا : چی کمک هی کنی ن ؟ وای خدا شما خیلی مهربونی ن
گوزن : ببی نم تو گفتی اون شیری و روباه بدجنس شما رو گیر انداختن
سگ : اه دی دی ن دی دی ن گفتم یه کاسه ای زیر نیم کاسشه الان گفتی منو
خواهرم ولی تو که یه نفری

گوزن : آره پس خواهرت کو
 الاغ : رفته گل بچی نه مامورای شهرداری گرفتنش عر عر عر
 کی می ا : نه اون گیر شیری بدجنس افتاده (گریه)
 گوزن : اه آقا الاغه مگه نمی بینی داره گریه می کنه ، باشه حالا دیگه گریه
 نکن ما بهت کمک می کنیم تا داداشتو از چنگ اونا در بیاری، اون شیره
 اگه داداشت رو گرفته پس سراغ تو هم میاد حتما الان داره دنبالت می گرده
 سگ : اه چی؟ می خوای بهش کمک کنی؟ من که نیسم
 گوزن : اه آخه چرا آقا سگه
 سگ : آخه نگاه کن این آدمای چه بلای سرجنگل ودرختاش آوردن، الان سه روزه
 دارم آشغال توجنگل جمع می کنم
 الاغ : آره آره راس می گه من خودم اونجا شاهد بودم مثل خر داشت کار می کرد
 سگ : (خرناسه می کشد) چی
 الاغ : آخه مگه خر چشه به این خوشکلی خوش صدلی خوش تیپی
 خیلی دلتم بخواد
 سگ : من نمی توئم به اینا کمک کنم
 گوزن : آقا سگه تو که خیلی مهربونی آخه دلت میاد به این پسر کوچولو
 کمک کنی ببینی داره گریه می کنه
 سگ : آخه آخه رو درخت جای یادگاری نوشتنه
 الاغ : عرعر راس می گه امروز صبح روی اون درخت آلبالو دیدم نوشته
 بودن نمک در نمکدان شوری ندارد دل من طاقت دوری ندارد M & N هه هه یا
 روی اون درخت شاه توت نوشته بود نوشتم نامه ای با برگ زیتون فراموش
 نکن ای دوست شری طون منو و اون همین حالای هویی اه نه ببخشد
 این تصویری بود عر عر عر
 گوزن : اه آقا الاغه ببینی آقا سگه اگه تو به اینا کمک کنی اونا هم قول می دن
 که دیگه درختا رو زخمی نکن و توی جنگل آشغال نریزن
 سگ : های عنی قول می ده که به دوستاشم بگه که این کارا رو انجام ندن ها
 کی می ا : آره قول می دم
 سگ : اه باشه
 گوزن : آفرین آقا سگه می دونسم که به ما کمک می کنی راسی ببینی
 نگفتی اسمت چیه ؟
 کی می ا : من کی می ا
 گوزن : چه اسم قشنگی راسی ببینی کسی کلاغی رو ندیده
 الاغ : آخرین باری که من دیدمش یه روباه افتاده بود دنبالش می خواست
 مخشو بزنه پنی رشو ازش بگیری
 گوزن : خیلی خب بچه ها باید زود دست به کار بشیم باید یه فکری
 کنیم ولی قبلش باید نازگل رو یه جلی قایم کنیم هر لحظه امکان داره
 پی داشون بشه آقا سگه تو برو دنبال کلاغی اونم باید باشه
 سگ : باشه من رفتم
 الاغ : منم می رم یه سرویس دارم باید براش جابه جا کنم

روپاه : نه

۴۰۰ (۴۰۰)

، بزار منم تو فی لمت بازی کنم

اللاغ : باشه باشه

می ان برداری م .

یہ نقشہ بہت می دم بای داجراش کنی آمادہ ای

سی‌ب می‌بری تا بخوره منم نقش مادر بزرگتم آماده ای

که با کلک سرب‌ها را از بالا بگریزد که موفق نمی‌شود)

خخخخخ ، اه سلطالللل انم (به دنبال شری رفته که به او خبر دهد)

، جلبک (شیر متوجه او می‌شود و با عصبانیت می‌غرد)

کباب نخورین ها! ضرر داره جاش جلبک بخورین

چی بود که گفتی

شری ر: ہا مژدہ دی گہک یہ

شیر: چہ پیہ داش کردی کو کجاس؟

روباه : اه قربان اون حیوون های نادون پی‌داش کردن و بردنش پی‌ش
خودشون

شیر : ها چی بازم اونا ، دی‌گه خیلی پاشون رو از گلی‌مشون دراز کردن بای‌د
حسابشون رو بزارم کف دستشون آره کاری باهاشون هی‌کنم که دی‌گه پاتوی
کفش من نزارن

روباه : آخه قربان چجوری می‌خواین اون رو از چنگشون در بیاری
(کلاغ که در حال گذر از آنجاس حرف های آنها را می‌شنود)

شیر : به من می‌گن شیر بزرگ سلطان جنگل فکر اونجاشم کردم دوتلی
به اونا حمله هی‌کنی‌م و حسابشون رو می‌رسی‌م هه هه هه چطوره
روباه : اه قربان من موندم شما چرا وزی‌ر جنگ نشدی

شیر : هه هه خب دی‌گه ما اینی‌م حالا زود باش که بای‌د زود دست به کار
بشی‌م . (هر دو می‌روند)

کلاغ : غار غار چی اونا می‌خوان به کی حمله کنن حتما برا حیوونا اتفاقی
افتاده بای‌د برم خبر بدم غار غار

((صحنه کلاغ را نشان می‌دهد که نفس زنان وارد می‌شود و شروع به غار غار
کردن می‌کند))

گوزن : اه سلام چیه کلاغ خانوم چیزی شده

الاغ : اه سلام

الاغ : اه سلام خانم ملاقه توام ای‌نجلی

گوزن : الاغی تو هنوز یاد نگرفتی بابا کلاغه

کلاغ : اه آقا الاغه

الاغ : عر عر هه هه شوخی کردم

کلاغ : بله بله یه اتفاق خیلی بد

سگ : هو هو چیه چیه شده گفتی اتفاق چه اتفاقی توی محدوده من افتاده
هااا

کلاغ : آقا سگه گوزن خانم امروز من اتفاقی از جلوی خونه شیره رد می‌شدم
که یه هی‌اونا رو دیدم که داشتن نقشه می‌ریختن اونا فکرای بدی تو
سرشونه می‌خوان می‌خوان به ای‌نجا حمله کنن و داشتن مدام راجع به یه
دختری صحبت می‌کردن

الاغ : چی می‌خوان حمله کنن بری‌ن بری‌ن سنگر بگیری‌ن بری‌ن جونتون رو
نجات بدی‌ن

گوزن : اه آقا الاغه هنوز که نی‌ومدن

الاغ : چی هنوز نی‌ومدن خب زودتر بگین

کی‌می‌ا : سلام چیه چیه شده اتفاقی واسه داداشم افتاده ؟

کلاغ : اه سلام توکی‌هسی

سگ : هو هو ای‌ن همون دخترس که گفتی اونا دارن راجع بهش حرف می‌زنن
نازگل خانم

گوزن : خانم کلاغه از جلوی خونه شیره داشت رد می‌شده که شنیده که
اون دوتا حیوون بدجنس دارن نقشه می‌ریزن که به ای‌نجا حمله کنن

کی می ا : وای خدا جون حالا باید چی کار کنی م بی چاره داداشم حتما خیلی ترسیده

سگ : می گم بزاری ن من برم تا حسابشون رو برسم بی ام
کلاغ : آقا سگه آخه تو که تنهلی نمی تونی با اونا بجنگی
گوزن : آره کلاغی راس می گه ما باید با همدی گه این کارو بکنی م نبای دم عجله کنی م

کی می ا : خبی عنی می گی چی کار کنی م ها
سگ : ببی نمی عنی اگه نازگل و تحوی لشون بدی م دی گه با ما کاری ندارن
گوزن : آفرین آقا سگه باید نازگل رو به اونا تحویل بدی م
کی می ا : چی می خوای ن منم تحویل شون بدی ن (گریه) من از همون اول می دونسم که به من کم نمی کنی ن
الاغ : واقعا برات متاسفم اصلا خودتو ناراحت نکن این الاغی ه که در خونه همه جفت ک می زنه پیش می اد بزرگ بشی یادت می ره
گوزن : اه آقا الاغه اذی تش نکن !!! نه منظور من یه چیز دی گه بود همگی : چی ؟

گوزن : ما باید نازگل رو به اونا بدی م تا ماروبیرن پیش داداشت بعد (درحالی که آرام با آنها صحبت می کند نور می رود صحنه بعدی نازگل را نشان می دهد که نشسته است روباه و شیری وارد می شوند)

شیری : آروم آروم برو باید غافل گی رشون کنی م

روباه : قربان چرا ای نجا ای نقد ساکته

شیری : چی می دونم شاید گرفتن خوابی دن

روباه : آخه قربان این وقت روز

کی می ا : سلامااااا

روباه : اه اه قربان یافتم یافتم

شیری : چی تو ای نجلی هه هه هه خب دی گه گیرت انداختم روباه زود دستاشو ببند که نتونه جم بخوره

روباه : چشم قربان اصن فک نمی کردم به این راحتی بتونی م اینو پی دا کنی م

شیری : هه هه هه خب دی گه هر کاری که من توش باشم به نحو احسنت اجرا می شه

روباه : قربان یه جوری بستمش که دی گه خودمم نمی تونم بازش کنم

شیری : آفرین به یه دردی خوردی بلاخره حالا زود باش تا اون حیوونای مزاحم نیومدن باید از ای نجا بری م

((صحنه ی بعدی خانه شیری را نشان می دهد که روباه و نازگل وارد می شوند نازگل کی می ا را دیده و به سمت او می رود))

کی می ا : اه سلام نازگل حالت خوبه

نازگل : آره تو رو هم گرفتن حیوون های بدجنس

روباه : آخی چه صحنه ی دلخراشی خخخخخخ از ای نجا ت کون نخورین تا من برگردم

کی می ا : قصش مفصله گوشتو بیار تا بهت بگم (درون گوش او می گوی د که چه نقشه ای دارند)

شیر : (غرش) هاهاهها ما اومدی م اه شما چرا تنه یی ن روباه روباه باز کجا رفته مگه دستم بهت نرسه گفتمش مراقب ای نا باش

نازگل : میگم آقا شیره چطوره دستهای ما رو باز کنی و ما رو از جنگل ببری بیرون بعدش ما از خونمون برات غذا بیاری م بعدشم سه تایی با هم بشینیم بخوریم ها خوبه؟

شیر : خوبه خیلی خوبه ... بینم و روجکها شما ها چي فکر کردین؟ فکر کردین با کی طرف هستین؟

کی می ا : خوب معلومه با یه شیر بزرگ و قوی

شیر: در ضمن یادتون نره که شیر ها خیلی باهوشن ، میخوان دستتون رو باز کنم برین غذاتون رو بیارین؟

کیمیا و نازگل : خب آره

شیر: خب اول دست کدوماتون رو باز کنم؟

کیمیا و نازگل : ((نگاهی به یکدیگر می کنند)) هر دو تا با هم

شیر : ااا... خیلی زرنی گن ، باشه دستاتون رو باز میکنم اونم دست هر دوتون با هم اما به موقع به وقتش

نازگل : وقتش کیه آقا شیره؟

شیر : نمی دونین؟

کیمیا و نازگل : خب نه

شیر: نمیدونین؟

کی می ا : خب نه از کجا بدونیم

شیر : شماها که بچه های باهوشی هستین ، چطوری نمیدونین؟

((کیمیا و نازگل نگاه همدیگر میکنند))

نازگل : اون میخواد ما رو

شیر : آفرین بچه ها .. می خوام شما رو یه لقمه خام کنم .. هاهها لقمه خامتون کنم ، غذای شامتون کنم ... خیلی به موقع اومدین ، چون من خیلی گرسنمه ، هاهاههاها ... یه لقمه خام ، یه لقمه خام اما نه، نه نمیخورمتون ، خوشحال شدین ها ؟ ... خام و خام ، نمیخورم ، میپزمتون مزش بهتره، بیشتر می چسبه به به ، هاههاها

کی می ا : ای آقا شیر ما که کاری نکردم ، به ما رحم کن ما رو نخور ، قول میدیم دیگه این طرفها پیدامون نشه ، قول میدیم قول قول ..

نازگل : بزار بریم الان بچه ها نگرانمون میشن ، پدر مادرامون منتظرمون

شیر : حرف نباشه دیگه برای این حرفها ی کمی دیر شده ، هی چ کسم کم کتون نمی کنه .. من گرسنمه هیچی حالیم نیست بهتره کم کم آماده بشین

نازگل : آماده؟

کیمیا : برای چي آماده بشیم؟

شیر : برای پختن دیگه

کیمیا و نازگل : پختن؟ پختن چي؟

شیر: پختن شما دیگه، من میرم ی کمی چوب بیارم برا آتیش شما ها هم حرفه‌ای
آخرتون رو با هم بزنین، فکر فرارم به سرتون نزنه من زود برمیگردم، به به
عجب غذایی، غذای خوب و عالی، میخورم تا چاق بشم، سالم و سر دماغ شم،
ای جانمی جان

((شیر از صحنه خارج می شود))

کی می ا: من رو ببخش نازگل همش مقصر من بودم، تو گفتی برگردیم ولی من
گوش نکردم من و ببخش

نازگل: عیب نداره حالا کاریه که شده به جای ناراحتی و گریه زاری باید
حواسمون رو جمع کنی طبق نقشه پیش بری م خیلی گرسنش بود برگرده
حتما ما رو خورده

کی می ا: باشه هر چی تو بگی چطوره هردومون با هم طناب رو بکشیم شاید
پاره بشه

((کیمیا و نازگل هر دو شروع به کشیدن طناب می کنند))

نازگل: فایده نداره

کیمیا: نا امید نشو بیا دوباره امتحان کنیم ضرری نداره

((کیمیا و نازگل دوباره شروع به کشیدن طناب میکنند که سر و کله شیر که با
مقداری چوب جنگلی برگشته است پیدا می شود))

شیر: فایده نداره اون طناب خیلی محکمه

((بچه ها جا می خورند و خیلی ترسیده اند))

نازگل: اااا میدونی چیه آقا شیره

شیر: آره میدونم، می خواستین طنابها رو باز کنین و برین آره؟ پس غذای ما
چی میشه ها؟

((شیر چوبها را به زمین می اندازد و می خواهد آتش درست کند اما متوجه می
شود که چوبها خیسند))

شیر: ((با خود)) الان یه آتیشی درست کنم که کیف کنید اه اه بد شانسهای
این بدترم میشه؟ این چوبها که همه خیسن، حالا چه کار کنم؟

کی می ا: ((زیر لب)) آخ جون

شیر: چیزی گفتی؟

کی می ا: نه نه

شیر: حالا چه کار کنیم؟ ناچارم خام بخورمتون

کیمیا: نه نه آقا شیر خام نه پخته بهتره، اگه بخوای ما میتونیم کمکت کنیم
که چوبها رو خشک کنی بعد آتیش درست کنی مگه نه نازگل؟

نازگل: آره آره میتونیم

شیر: میتونین؟

کیمیا و نازگل: بله میتونیم

شیر: ولی چطوری؟

کیمیا: شما دیگه اون و بسپار دست ما

شیر: پس معطل چی هستید؟ زود باشید که خیلی گرسنمه

نازگل: آخه با دستهای بسته که نمیشه

شیر: ها؟ راست میگي ها با دست بسته که همیشه
 کیمیا: پس معطل چي هستي آقا شیر؟ دستامون رو باز کن دیگه
 شیر: اونوقت اگه خواستين فرار کنين چي؟
 کیمیا: آخه ما چطوري فرار کنيم؟
 نازگل: ما که نمیتونيم فرار کنيم
 کیمیا: آره راست مي گه ما که نمیتونيم از دست شیر قوي و پر زوري مثل
 شما فرار کنيم، تازه اگر هم بخوايم فرار کنيم شما که سه سوت ما رو بر مي
 گردوني
 شیر: آره خوب راست مي گين، باشه دستاتون رو باز ميکنم اما فکر فرار به
 سرتون نزنه
 کیمیا و نازگل: چشم آقا شیر، چشم
 ((شیر دستهاي آنها را باز میکند))
 شیر: خوب اينم از دستاتون، حالا چطوري ميخواين اين همه چوب رو خشك
 كنين؟
 نازگل: اين كه كاري نداره، اين چوبها دو حالت داره كه خشك بشن
 شیر: چه حاليهاي؟
 کیمیا: اول اينكه زير نور خورشيد انقدر بمونن تا خشك بشن، كه اينجا
 چون درختاش خيلي بلند هيچ نور آفتابي نيست، اگرم باشه خيلي كمه كه
 جواب نميده، دوم اينكه بايد انقدر بهشون باد بخوره كه خشك بشن
 شیر: اما امروز كه تو جنگل باد نيست، هوا صاف صاف، هيچ بادي هم نيست
 کیمیا: خوب پس ناچاريم خودمون باد درست كنيم
 نازگل: اما چطوري؟
 شیر: اينطوري ميخواستين به من كمك كنين؟ زود باشين بياین تا دستهاتون
 رو ببندم، زود باشين دیگه
 کیمیا: نه نه نه آقا شیر نگران نباش، شما خودت رو ناراحت نكن ما درستش
 ميكنيم، بذار يه لحظه فكر كنم آها فهميدم، ما بايد انقدر چوبها رو با دهن
 فوت كنيم تا خشك بشن
 شیر: هوم .. اينم بد فكري نيست درسته يه كم طول مي كشه اما خوب بجاش
 يه غذاي داغ خوشمزه مي خورم منم گرسنه تر ميشم خوب معطل چي
 هستيد دیگه؟ زود باشين من خيلي خيلي گرسنه ها، فوت كنين دیگه، زود
 باشين ((با صدای موسیقی بچه ها شروع به فوت کردن چوبها مي کنند، اما
 پس از چند لحظه خسته مي شوند و به نفس نفس مي افتند))
 شیر: پس چي شد؟ چرا انقدر زود خسته شديد؟ فوت كنيد فوت كنيد
 کیمیا: باشه، اما شما هم بايد فوت كنين ها، بايد كمكمون بدي، ما خسته
 شدیم، به كمك شما احتياج داريم
 شیر: من؟ من دیگه چرا؟
 نازگل: آخه شما شيري و فوتت از ما قوي تر، اين چوبها هم زودتر خشك ميشن
 شیر: اما من می خوام استراحت كنم
 کیمیا: آقا شیر مگه گرسنه نیستی؟ خوب كمك كن دیگه

شیر: ((آهي میکشد)) باشه امان از دست شما بچه ها
 ((هر سه با هم مشغول فوت کردن مي شوند))
 نازگل: ((خسته)) آقا شیره میشه يه کم استراحت کنيم ؟ آخه خسته شدیم
 شیر: نه نمیشه به کارتون ادامه بدین
 کیمیا: يه کوچولو آقا شیر مهربون باشه ؟
 شیر: ادامه بدین
 نازگل: فقط يه دقیقه باشه ؟ باشه آقا شیر ؟
 شیر: اه ، باشه اما فقط يه دقیقه ها ، چقدر زود خسته میشین
 کیمیا: آخه ما که مثل شما شیر و قوي نیستیم
 ((کیمیا و نازگل آرام آرام با هم مشغول صحبت کردن میشوند))
 کی می ا: خب حالا وقتشه بای دست به کار بشی م
 نازگل: خوب چیکار کنیم ؟
 شیر: آهاي چي میگین به هم در گوشي ؟
 کی می ا: هیچی ، هیچی
 شیر: زود باشین بگین بینم چي گفتین
 نازگل: هیچی
 کی می ا: خیلی خوب آقا شیر چرا عصباني میشین ؟ ما داشتیم مي گفتیم
 که ... گفتیم که اینطوري خیلی طول میکشه ، آقا شیره هم خیلی گرسنه تر میشه
 ، من يه راه بهتري هم سراغ دارم
 شیر: پس چرا از اول نگفتي ؟
 نازگل: آخه الان به ذهنمون اومد
 شیر: خوب اون راه چیه ؟
 کی می ا: ما مي تونيم هر کدوممون چند تا از این چوبها رو دستمون بگیریم و
 بدویم ، اینجوري خیلی بهتره ، باد بیشتری هم به چوبها مي خورن
 شیر: ((با کمی مکث و درنگ)) ها : اینم فکر بدی نیست ، پس زودتر دست به
 کار بشین دیگه
 نازگل: باشه
 کیمیا: اما شما هم باید کمکمون کنین ها
 شیر: من دیگه چرا ؟
 کیمیا: آخه شما از ما قوي تري ، چوبهاي بیشتری میتونین حمل کنین
 شیر: اه ، امان از دست شما ، باشه مثل اینکه چاره اي ندارم ، چون خیلی
 گرسنه
 ((کیمیا و نازگل و شیر هر سه مقداري چوب بر مي دارند و مشغول دویدن مي
 شوند ، پس از چند لحظه بچه ها احساس خستگی مي کنند ، موسيقي پخش
 مي شود))
 نازگل: واي آقا شیر من خسته شدم میشه يه کم استراحت کنيم ؟
 شیر: نه نمیشه زود باشین ، زود
 کیمیا: يه خورده کوچولو ، خواهش میکنم
 شیر: شما ها چقدر زود خسته میشین ها

نازگل : آخه ما که مثل شما قوي نيستيم
 شیر : نه نمیشه
 نازگل : اي آقا شیره انقدر سخت گيري نکن ديگه
 شیر : گفتم که نه
 کيميا و نازگل : اي آقا شیرا ، اي آقا شیره ، شیر مهربون ، سخت گيري نکن
 شیر : باشه ، باشه ، فقط يه دقيقه استراحت کنيد
 ((کيميا و نازگل آهسته و درگوشي با هم صحبت ميکنند))
 شیر : آهاي آهاي چي گفتين باز درگوش هم ؟
 کيميا و نازگل : هيچي
 شیر : زود باشين بينم چي گفتين به هم ها ؟
 نازگل : هيچي
 شیر : هيچي يعني چي ؟
 نازگل : يعني هيچي ديگه
 شیر : چي ؟ چي گفتي ؟ منو مسخره ميکني ؟
 کيميا : نه نه آقا شیر ، نازگل منظوري نداشت ، من بهتون ميگم ، ما گفتيم که...
 گفتيم که اينجوريم خيلي طول ميکشه ،
 شیر : چرا ؟
 نازگل : آخه هر کدوم از ما که دو دست بيشتتر نداريم توي دو دستم چوبهاي
 کمي جا ميگيره ، هر کدوم از ما بايد مقداري از اين چوبها رو به خودش ببندد و
 بعد شروع کنه به دويدن اينجوري هم چوبهاي بيشتري با خودش حمل ميکنه ،
 همم زودتر ميتونيد آتشتون رو درست کنيد و ما هم زودتر بخورين
 شیر : چوبها رو به خودمون ببنديم ؟ چطوري ؟
 کيميا : با همين طناب
 شیر : ((بعد کمي مکث)) اه امان از دست شما باشه اين را هم امتحان
 ميکنيم ، فقط سريع تر ، من خيلي گرسنه ديگه صبرم تموم شده
 کيميا : باشه اما شما هم بايد کمکمون کنين ها
 شیر : خيلي خوب ، باشه باشه منم کمکتون ميکنم فقط سريع تر
 نازگل : آفرين آفرين شیر مهربون ، خوب بيشتتر چوبها رو بايد به شما ببنديم
 شیر : چرا من ؟
 کيميا : خوب معلومه ديگه شما از ماها قوي تري ، پر زور تري ، گنده تري
 شیر : خيلي خوب باشه ببنديد
 ((کيميا و نازگل مشغول بستن چوبها به شیر ميشوند و همه چوبها را به شیر
 ميبنند ، به شکلي که شیر آنقدر سنگين شده که ديگر به زور راه ميرود))
 کيميا : خوب اينم از اين حالا شما انقدر بدو که چوبها همه خشک بشن
 شیر : اما من ديگه حتي نميتونم راه برم چه برسه به اينکه بدو ام
 نازگل : ااا خوب چقدر خوب شد گوزن خانم آقا سگه
 ((الاغ ، کلاغ ، سگ و گوزن وارد می شوند))
 سگ : هاهاها ما اومدی مممم
 گوزن : خب جناب شير حالا تو بايد ادب بشی که دی که به کسی زور نگی

شیر: چی شما با همدی گه بودی ن ای بدجنس ها
کلاغ: آره تا تو باشی به ضعیف تر از خودت زور نگی اما بچه ها اون روباهه
کو

((روباه وارد صحنه شده وقتی وضعی ت را می بیند می خواهد پابه فرار بزند
که الاغ او را می گیرد))

الاغ: اه کجا کجا حالا فعلا تشریف داشتی ن عرعرع
روباه: اه به جان خودم اصلن تقصیری من نبود همش تقصیری این شیره منو
اخفال کرده

شیر: چی من تو رو اخفال کردم به حسابت می رسم
((همگی آنها را با چماق هلی که در دست دارند تا بیرون دنبال می کنند))
همگی: هوراهه

((شعر پایانی را می خوانند))

گوزن: خب بچه ها شما باید زود برگردی ن تا خانواده هاتون نگران نشدن حتما
دارن دنبالتون می گردن فقط ای نو بدونی ن یادتون نره هاهاه که دی گه درختا و
گلها آسی ب نرسونی ن دی گه آشغال توی جنگل و روی سبزه ها نریزی ن و
بدونی ن همون طور که خونه خودتون رو تمیز نگه می داری ن بقیه جاها هم
همین طور باشی ن

کی می ا و نازگل: باشه قول می دیم قول قول
نازگل: از همتون متشکرم که به ما کمک کردی ن اصلا فراموش نمی کنی م
کی می ا: اره قول می دیم که به دوستامون هم بگی م ((به سمت درختها و گلها
می رود)) از شما هم مغذرت می خوام دی گه به شما هم آسی بی نمی رسونم
((صدای چند نفر می آید که نازگل و کی می ا را صدا می زنند))

کی می ا: اه انگار که دارن ما رو صدا می زنن باشه ما قول می دیم که دی گه
این کارا رو نکنی م خداافظ
نازگل: ممنون از کمکتون خداافظ

پایان